کاندیدای اکادمیسین سیستانی

# پاسخی به نویسندهٔ مجهولی به نام "علی یاور"

در شماره های۷۲۳ و ۷۲٤ هفته نامهٔ امید، توهین نامه ئی به نشر رسیده که آقای انجنیر خلیل الله معروفی درجواب آن زیرعنوان « درد در کجا و باد و بخارش در کجا؟» با ارائهٔ ١٤ قرینه و دلیل ثابت ساخته که "علی یاور"، کسی نیست بجز گردانندهٔ هفته نامه امید، و بنابرین به جواب توهین نامه گرداننده امید بطور مشروح پرداخته اند.
اما تاآنجا دیده میشود، قسمت اول این توهین نامه متوجه من و قوم پشتون وافتخارات تاریخی شان است و بطور کلی شامل مسایل ذیل اند:
١_ یکی طولانی بودن مقالهٔ « افغانستان، افغان و افغانستانی»،
٢_نشر آن در چند نشریه (به گفته او بی مضمون!) دیگر،
٣_ نقل قول های بی محتوا وخسته کننده درآن مقاله،
٤_ « اطلاق کلمه «افغانستان» برمحدوده کنونی کشور قبل از ١٨٠٧ سابقه نداشته است، ولی کسی به اصل سوال پاسخی نمیدهد.» (امید۷۲۳، ص ٥، ستون اول و دوم)
٥_ افغانستان متذکره درتاریخنامه هرات، جزئی از هرات و در گوشهٔ شرقی نزدیک به شط هند و حدود سند واقع بوده، شاید همین پشتونستان کنونی بوده باشد.
٦_ از آقای سیستانی سوال میشود که بر روی کدام سند مینویسد که برای احمد شاه بنام پادشاه افغانستان دعا خوانده شد؟ و یا بهنگام انتخاب و جلوسش به نام پادشاه افغانستان خوانده شده است؟ و یا احمدشاه در برابر مردم سوگند و فاداری یاد کرده ؟ کدام مردم؟ »(همانجا، ستون سوم)
٧_ "علی یاور"، پیشگامی اقوام پشتون را، درتاسیس کشور مستقل افغانستان تائید نمیکند، بلکه مدعی است که اقوام پشتون در خیانت، وطنفروشی و سازش با انگلیس و روس و امریکا پیش گام اند، نه در وطن پرستی.
٨_ نویسنده مدعی است که افغانها هیچگاه برای نام و بقای افغانستان قربانی نداده اند و اگر قربانی داده باشند، نشان داده شود.
به هر یک از این پرسشها پاسخ ارائه میشود تا جناب علی یاور اگر تا کنون ندانسته اند بدانند. و اما سوالات ١ و٢ و٣ را خیلی مختصرپاسخ میدهم تا برسیم به مسایل اساسی تر:

* * *

١_"علی یاور" مینویسد: « مقاله یا مضمون آقای سیستانی نسبت طول و تفصیل و آمیختگی با نقل قولها از مضامین و مقالات دیگران که همه سر و تهٔ یک کرباس و از یک جنس و قماش اند، از سطح مضمون یا مقاله فراتر میرود، بلکه حالت رساله را بخود گرفته که مطالب هموگون وهمجنس ولی بی محتوا و بیهوده و بی ارزش را در خود گرد آورده و جمع کرده است.»
باید به پاسخ جناب "علی یاور" گفت که مقالات تاریخی که در صدد اثبات یک موضوع خاص است، نمیتواند دریک و یا دو صفحه ارائه شود، چنین امری ایجاب اسناد و شواهد کتبی و مدارک تاریخی را مینماید، بدون اسناد و مدارک تاریخی نمی توان مسئله ای را برکرسی حقانیت نشاند، از اینست که هر قدر یک نوشته با مدارک متعدد و شواهد مختلف تائید و تقویت گردد، به همان اندازه امکان خطا و جعل کاری دران کمتر است و نیز دقت نویسنده را درطرح و دلایل اثبات موضع نشان میدهد. نوشته های تحقیقی با نوشته های ژورنالیستیک و تبصره های سیاسی که معمولاً فاقد اسناد و شواهد تاریخی اند، فرق میکند، و بنابرین انجام نوشته های تحقیقی از عهدهٔ آدم های کم حوصله و وارخطا بیرون است و حتی خواندن آن نیز برای چنین اشخاص حوصله فرسا مینماید.
و پاسخ علی یاور به من و آقای معروفی از جمله نوشته های ژورنالستیک است که سر و پایش معلوم نیست و از لحاظ طول وعرض نیز از تمام مقالات من و مقالات جناب معروفی طولانی تر است. (دیده شود امید شماره های ۷۲۳ و۷۲٤)
مگر آنجا که میگویند: « بی محتوا و بیهوده و بی ارزش» اند، جواب طولانی شان خود دلیل ارزش آنست، ورنه اگر ارزش نمی داشت، و فاقد محتوا می بود، لزومی نداشت که شش صفحهٔ کامل امید را به آن اختصاص میدادند. و اما، ما نوشته های خود را هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ ارزش های ملی و تاریخی با محتوا و با ارزش میدانیم، و شما که چشم دیدن آن مقالات را ندارید، آنها را نخوانید و اگر خواندید، درد خود را به قراری بخورید و سر و صدا نکشید که مردم خبر میشوند و آبروی خودتان (اگر داشته باشید) بیش از هرکس دیگری از میان میرود.
٢_نشرمقالات من و آقای معروفی در چند نشریه معتبر دیگر نوشتاری و یا انترنتی، خود دلیل داشتن محتوا و ارزش بالای مقالات را میرساند، و الا اگر ارزش نشر مجدد را نمیداشتند، هیچکس صاحبان آن نشریه ها را مجبور کرده نمیتواند که حتماً نوشته های ما را به نشر برسانند. چنانکه بارهای مقالات آقای معروفی رامسئول هفته نامه امید به

نشر نرسانده است و اکنون هم شاید جواب ما در آن نشریه به چاپ نرسد، پس باید ما دست زیر الاشه بنشینیم و نوشته های خود را به خوانندگان چیز فهم نرسانیم؟
۳_ «نقل قول های بی محتوا و خسته کننده»، این دیگر بمن مربوط است که چه نکاتی را از یک نوشته و یا کتابی برای اثبات و تائید موضوع تحت تحقیق خود برمیگزینم و باز تاب میدهم، نه به شما مربوط است و نه شما صلاحیت فهم این کار را دارید. ازآنچه من از مقالات آقای "معروفی" و "آقای ولی احمد نوری" و مرحوم "فرهنگ" و مرحوم "داکتر جاوید" و دیگران درمقاله ام، انعکاس داده ام، لطفا در مقاله خود که چون روده تان درازاست، یک پراگراف و حتی یک جمله را نمونه وار منعکس میکردید تا خواننده میدانست و باور میکرد که شما درست میگوئید، اما چون آن همه نکات و پراگرافها بدرستی چون گرز رستم برکله شما وارد آمده است ، درد ناشی از این ضربتها شما را به فغان و واویلا وا داشته است تا به زمان و زمین فحش و ناسزا بدهید تا قدری خود را تسلی و تسکین داده باشید.

* * *

٤_"علی یاور" مینویسد:«کس نگفته که لفظ افغان قدیمی نیست، بلکه اطلاق کلمه «افغانستان» برمحدوده کنونی کشورمراداست، که قبل از۱۸۰۷ سابقه نداشته است، ولی کسی به اصل سوال پاسخی نمیدهد وتوجه نمیکند،وهمه یک حرف میزنند که کلمه «افغان» قدامت دارد.»(امید،۷۲۳ ص ۵، ستون دوم)
آقای "علی یاور" مطلع از تاریخ کشور؟_ به سنه ۱۸۰۷ ( درپایان ستون اول ومیانه ستون دوم امید۷۲۳) بحواله افغانستان درپنج قرن اخیر، محکم چسپیده واشاره به معاهدهٔ بین ایران وانگلیس مینماید، امااز بس اعصابش کوفته است، تاریخ معاهده راکه مرحوم فرهنگ سال ۱۸۰۱ قید نموده( ج۱، ص۱۹٤)،بطورمکرردر نوشته خویش سال ۱۸۰۷ نقل کرده وپیوسته سوال میکند که قبل از سال ۱۸۰۷ نشان بدهید که نام افغانستان درکجا آمده است؟
حال اگر کسی پیدا شود وبگوید که قدامت نام افغانستان قبل ازسال ۱۸۰۷ وقبل ازتذکر قرارداد ۱۸۰۱ آمده است ، آیا "علی یاور" قناعت خواهی کرد و یا باز بهانه دیگری و حرف مفت دیگر تحویل خوانندگان خواهی داد.
_ جورج فوستر،یکی از ماموران کمپنی هندشرقی درسال۱۷۸۳ به مسافرت می پردازد واز بنگال حرکت میکند واز راه افغانستان به انگلستان می رود.جورج فوستر نام سیاحت نامهٔ خود را چنین میگذارد:
*(Travel over land from Bangal to England,Via Afghanistan.1783)*
سفرنامه جورج فوستر قدیم ترین کتاب یک اروپائی است که درآن نام کشورما بصورت «افغانستان» ذکر شده است نمیدانم این تذکر قناعت "علی یاور" را حاصل خواهد کرد یاخیر؟
ثانیاً در صفحه ۸٤ «تاریخ درانیان» اثر مولف گمنام هندوستانی قرن نزدهم، از زبان احمد شاه درانی نام افغانستان بدینگونه ذکرشده است :«... و شجاع الدوله را که از طایفه شما ها نیست و از رابطه ملیه و ایلیه با علاقه وطنیه و ملکیه ملت و مملکت هند منقطع و بی بهره است، از در ملازمت خود مان به افغانستان برده...» (افغان رساله، اپریل ۲۰۰۵، مقاله درنگی بر پارهٔ از نوشتار های آقای کهگدای، قسمت ٤، بقلم رؤوف روشنائی)

باید خاطر نشان شود که منظور "علی یاور" و دار و دسته اش از این سوالات اینست که تا وانمود کنند که این نام پس از امضای معاهده بین ایران و انگلیس در ۱۸۰۱ بر کشورما گذاشته شده و قبل از آن نام این کشور «خراسان» بوده است. مقصود مرحوم "فرهنگ" نیز همین بوده است که میگوید: «برای نخستین بار کلمه افغانستان به عنوان نام رسمی کشورکه در گذشته به نام های دیگری یاد میشد[در معاهدهٔ انگلیس با ایران در۱۸۰۱] بکار رفته است، اما مرحوم "اکادمیسین داکتر جاوید" حتی از اینهم گامی به جلو تر گذاشته نوشته اند که نام افغانستان بعد از امضای «معاهده مکناتن نماینده گورنر جنرال هند با شاه شجاع در قندهار در تاریخ ۷ می ۱۸۳۹، رسماً در مورد خراسان اطلاق و تا امروز نام کشورما محسوب میشود. (داکتر جاوید، اوستا، ص۱۲۸، فرهنگ، افغانستان درپنج قرن اخیر، ج ۱، ص۱۹٤) در حالیکه در معاهدهٔ سه جانبهٔ انگلیس، رنجیت سنگ و شاه شجاع مورخه ۲٦ جون ۱۸۳۸ نام افغانستان در ماده ۷ آن معاهده ذکرشده، نه نام خراسان. (زندگی امیردوست محمدخان،از موهن لال کشمیری، ترجمه دکتورهاشمیان، ج۱، ص۳۲۳) همچنان در التوماتومی که کرنیل ستوددارت نماینده دولت انگلیس در سپتامبر۱۸۳۸ میلادی به پادشاه فارس تسلیم کرده ، آمده است که :«... دولت بریتانیای عظمی دوام تسخیر هرات یا هرقسمت دیگر افغانستان را توسط اعلیحضرت شما یک عمل خصومت آمیز به مقابل انگلستان میشمارد...»( موهن لال ،همان ، ص۳٤۸)

اگربه دیدگاه ها و موضع گیریهای فوق دقت شود، هر سه دیدگاه میخواهند بگویند که نام افغانستان، یک نام تازه است که فقط بعد از معاهدات انگلیسها با ایران و یا با شاهان افغانستان از آغاز قرن ۱۹ ببعد مسجل شده است.
اما اجازه میخواهم به عرض هموطنان خود برسانم که جامعهٔ افغانستان تا همین اکنون یک جامعهٔ بشدت کم سواد است، و حتی اگر از قشر با سواد ماهم پرسیده شود که در کدام مواد معاهدهٔ ۱۸۰۱ نام افغانستان تذکر رفته است و یا چند بار در معاهدهٔ ۱۸۰۹ از افغانستان اسم برده شده و یا در معاهدهٔ سه جانبهٔ ۱۸۳۸ و بعد درمعاهدهٔ ۱۸۳۹ در کدام

مواد آن از افغانستان نام برده شده، گمان میکنم هیچکسی حتی بشمول آنهایی که مشغول حفظ کردن مواد این قراردادها برای تازه جلوه دادن نام افغانستان اند، پاسخ دقیقی ارائه کرده نتوانند. پس وقتی قشر با سواد و صاحب قلم جامعهٔ ما اکثراً از درک و فهم این مسایل عاجز باشند، چگونه میتوان قبول کرد که عوام الناس ما از مواد و محتوای قراردادهای سری و سیاسی میان دولتین در شرایط فقدان وسایل اطلاعات جمعی سمعی و بصری چون: رادیو و تلویزیون و جراید و دیگر نشرات یکباره مطلع شده، با یک صدا بگویند که بلی از این ببعد نام کشورما، بجای خراسان، افغانستان است و باید همه آن را افغانستان بنامیم.
پس وقتی چنین چیزی در آن زمانه ها ممکن نبوده است، به نظر من این یک استدلال نهایت ضعیف وعاری از منطق است که گفته شود نام افغانستان بعد از ۱۸۰۱ و یا ۱۸۳۹ بر این کشورگذاشته شده و قبل از آن بنام خراسان در مکاتبات رسمی و یا صحبت های گروهی یاد میشده است. چنین سخنی نمیتواند پایهٔ محکمی برای بکرسی نشاندن ادعای تعویض نام خراسان به افغانستان باشد. بلی ماهم میگوئیم که درمقطعی از تاریخ، کشور ما جزئی از خراسان بوده است و مردم ماهم با این نام آشنائی داشته اند و خود را خراسانی میگفته اند، و قرنها بعد از آنکه کشورما از میان ویرانه های خراسان سربلند نمود و به عنوان کشوری مستقل افغانستان در این بخش از آسیا ابراز وجود کرد، مردم ما بازهم در پهلوی نام افغانستان، از آن بنام خراسان یاد آورشده اند. اما باید پذیرفت که نام افغانستان قبل از امضای قرارداد های فوق الذکر معروف بوده و انگلیس ها و یا ایرانیها نمیتوانستند غیر از افغانستان نام دیگری را بر این خطه بکار ببرند و اصولا هیچ نام دیگری نمیتوانست معرف سرزمینی باشد که پادشاهان افغانستان برآن حکمروائی داشتند.
اگر مقصود "افغانستان ستیزان" این باشد که نام افغانستان در خارج معاهدات بین المللی معتبر نیست، پس باید گفت ایشان لطف کنند و نشان بدهند که در کدام معاهدهٔ بین المللی نام «خراسان» به عنوان نام رسمی سرزمین افغانستان به کاررفته است؟ معلومدار که چنین سندی در میان نیست و تمام ادعاهای اینان مبتنی بر تذکرات جغرافیا نگاران و وقایع نویسان و سیاحان استوار است که آنهم با ساحهٔ موجودهٔ کشورما بطورکامل قابل تطبیق نیست، زیرا خراسان درطول تاریخ بعد از اسلام ، دستخوش تحول وتغییر بوده گاهی ازماوراء النهر تاسیستان وغزنی را دربرمیگرفته است ، وزمانی منحصر به چهارشهر نیشاپور مرو وهرات وبلخ میشده ووقتی محدود به مشهد ونیشاپور شده است، که در هرحال با ساحهٔ موجودهٔ کشور ما قابل تطبیق نیست.
تا آغاز قرن ۱۹ که انگلیس ها برای حفظ سرحدات هندوستان از ترس پیشروی روسها بسوی آبهای گرم، به امضای معاهدات دو جانبه سیاسی ابتدا با ایران(در ۱۸۰۱) وسپس با رنجیت سنگ زعیم پنجاب(در ۱۸۰۹) و بعد با شاه شجاع سدوزائی(در ۱۸۰۹) مبادرت ورزیدند، در تمام این معاهدات از زمامداران سرزمین ما به عنوان پادشاه افغانستان نام برده شده، نه پادشاه خراسان و پیش از قرن ۱۹ نیز در هیچ زمانی وهیچ رویدادی، پیمانی وجود نداردکه زمامداران کشورما با کشورهای همسایه به امضا رسانده باشند و درآن نام رسمی کشورما " خراسان" ذکر شده باشد. کاربرد امیر خراسان و پادشاه خراسان در کلام شعرا به معنی نام رسمی و ممهور افغانستان نیست، بلکه صرف ذکری است در متون ادبی کشورما و ارزش آن هرگز بیشتر از تذکرآن در متون تاریخی نمی باشد.
پس اگر تذکرات سیاحان و جغرافیه نویسان و شاعران در مورد خراسان مدار اعتبار باشد، پس چرا تذکرات مورخان و جغرافیه نگاران در مورد نام افغانستان مدار اعتبار نباشد؟ سر پیچی از این منطق معلوم دار به هدف ایجاد تشنج و تفرقه های ملی و تجزیه کشور است، نه چیز دیگری.
کلمه «آریانا» نیز برای کشورما در کدام سند رسمی مسجل نشده است، بلکه صرف بنا بر نگارشات جغرافیا نگاران یونانی مثل استربون و آریان و بطلیموس بر قلمروی اطلاق میشده که ساحه آن متفاوت تر از قلمرو امروزی افغانستان و بخشی از ماوراءالنهر را در برمیگرفته است. به هرحال نامهای تاریخی نیز مثل بسیاری از پدیده های اجتماعی از سوی انسانها وضع میشود، بتدریج کشورشمول و یا جهان شمول میگردد و یا برعکس روبه زوال میگذارد و متروک میگردد، بدون آنکه نقشی در بالا بردن سطح شعور اجتماعی و یا رشد اقتصادی و فرهنگی انسانها داشته باشد. مگر نامهایی که از یک کتله بشری نمایندگی میکنند، یا هویت قومی گروهی از جوامع بشری را با خودحمل مینمایند، معولاً تا زمانی دوام می آورد که آن کتله بشری زنده و پویا باشد. یعنی سطح تکامل اجتماعی شان تا آن حد بالا رفته باشد که برای موجودیت خود به ایجاد حاکمیت ملی یا دولتی نایل شده باشند.
۷۰۰ سال قبل نام افغانستان در تاریخنامهٔ سیفی مورخ عهد ملوک کرت هرات، نه یک بار و نه دو بار و نه ده بار، بلکه ۳۵ بار ذکرشده است. پس میتوان گفت که نام افغانستان قبل از آنکه سیفی هروی در قرن هفتم هجری (= قرن چهاردهم میلادی) آن را در تاریخ نامه هرات ثبت و ضبط نماید، نام معروفی بوده واقع در جنوب هرات و شمال هند که از کابل تا سیستان و مستونگ بلوچستان پهنائی داشته است.
اگر روایات تاریخ فرشته مدار اعتبار باشد، سابقهٔ نام افغانستان به قرن دوم هجری میرسد، آنجا که اکادمیسین داکترجاوید از تاریخ فرشته نقل میکند (گرچه تلویحاً نوعی ریشخند به معنی لفظ «افغان» نیز منظوراز این نقل قول بوده است): « القصه مسلمانان افغان به زراعت و تحصیل مایهٔ معاش مشغول گشتند و خداوند اسپ و گاو و گوسفند

بسیار شده با مسلمانانی که همراه محمد قاسم از راه ملتان آمده ساکن آنجا شده بودند رابطهٔ اشنائی و آمد و شد به هم رسانیدند و در سنه ۱٤۳ [هق]چون اولاد ایشان بسیارشد از کوهستان برآمده مواضع معموره هندوستان رامثل "کرناج" و"پشاور" و"شنوران" متصرف گردیدند و راجهٔ لاهور که با راجهٔ اجمیر خویشی داشت قصد دفع فتنه ایشان نموده یکی از امرای خود را با دو هزار سوار و پنج هزار پیاده درنهایت استعداد برسرافغانان سرکش گسیل نمود. دراین دفعه خلج و غور و مردم کابل که به حلیهٔ اسلام مزین بودند امداد ایشان برذمهٔ همت خود فرض شمرده چهارهزارکس به مدد آمدند و ایشان مستظهر شده علم مقاومت افراشتند و درمدت پنج ماه هفتاد جنگ باکفارکرده و در اکثر محاربات غالب شدند. دراین اثنا چون سرما برسرکفار تاخته ایشان راعاجز وزبون گردانید، همه دست از جنگ باز داشته مراجعت کردند... مردم کابل وخلج به جا ومقام خود رفته هرکه از ایشان می پرسید که احوال مسلمانان کوهستان به کجا رسید و چه صورت پیدا کرد؟ ایشان جواب می دادند که کوهستان مگوئید، افغانستان بگوئید که به جز افغان وغوغا درآنجا چیزی دیگری نیست.»( تاریخ فرشته، از محمدقاسم بن غلام علی، ص ۱۸_۱۹) بعداز این روایت مرحوم داکترجاوید علاوه میکند که :« ظاهراً بدین سبب مردم به زبان خودامکنه ایشان را افغانستان ووجود ایشان را افغان میخوانند. »(اوستا، ص ۱۱۸)

* * *

۵_"علی یاور"، در مورداستناد من به تاریخنامه هرات ، دچار توهم شده با دسترسی برآن کتاب جملات دیگری را بجای متنی که من روی آن مکث کرده ام، اقتباس کرده طوری وانمودمیکند که گویاکتاب یک چیز میگوید ومن چیز دیگری ازآن برداشت کرده ام.(ص ۵،امید۷۲۳)

من باری از آن کتاب به این مطلب اشاره کرده بودم که : درسنه ۶۳۴هق =۱۲۳۶م خان بزرگ، اوکتای قا آن، فرمود تاهرات را احیاء کنند و عده ئی از اسیران را که بعد از نخستین بار تسخیرهرات در ۶۱۸هجری = ۱۲۲۱م از آن شهرکوچانده بودند باز گردانند، ... و به امر قستای شحنهٔ جدید مغول «هنگام زرع از وضیع و شریف دو ـ دو جوغ ( یوغ) میکشیدند و دیگری معیاد راست میداشت و بدین نوع زمین را شدیار میکردند و تخم میپاشیدند و پنبه میکاشتند و چون ارتفاع انتفاع گرفتند و پنبه برداشتند، بیست مرد تناور را که در سرعت سیران بر طیران طیور مبادرت گرفتندی، هر یک با پشتوارهٔ بیست من پنبه (معادل۷۰ کیلوگرام) به «افغانستان» فرستادند تا از آنجا دراز دنبال(گاو) و ادوات دهقنت آوردند.» (سیفی، تاریخنامه هرات، ص ۱۱۱ ببعد)

کتاب سیفی اکنون دراختیار من نیست، ولی از آنجا که من بارها از این کتاب در موارد دیگری استفاده کرده ام و صفحات آن را نشان داده ام، ممکن است هنگام تجدید نقل قولها، ماخذ پس و پیش شده باشد، اما پس و پیش شدن ماخذ به این معنی نیست که من آن کتاب را ندیده ام و مطلبی را از خود به حساب یک منبع تاریخی جا زده باشم. "آقای علی یاور" باید همین پراگرافی را که من بدان اشاره کرده ام، از آن کتاب برمیداشت و با مطلب مورد استفاده من مقابله و مقایسه میکرد، نه اینکه من چیزی گفته ام و او جملات دیگری را برگزیند و بجای مطلب مورد بحث من قرار بدهد و بعد بگوید که درآن پراگراف چنین چیزی نیست.بلا فاصله باید علاوه کنم که نام افغانستان در تاریخنامهٔ هرات بیش از سی بار بکار رفته است، "علی یاور" باید بخود زحمت میداد و مطلب مورد استفاده مرا که در آن ذکر افغانستان رفته است، پیدا میکرد و بعد برآن تبصره مینمود، تازه من همین پراگراف سیفی را تعبیر وتفسیر کرده ام و چنین نوشته ام: «این روایت به وضوح موقعیت افغانستان را در جنوب نزدیک هرات نشان میدهد و اگر این افراد توانائی انتقال بیست من پنبه (معادل ۷۰ کیلوگرام)_ بدون درنظرداشت مقدار نان خشک برای مصرف هرنفر _ را تا دو صد کیلومتر داشته بوده باشند، این فاصله تا مرز فراه میرسد. پس معلوم میشود که درعهد سیفی، افغانستان و افغان به قبایل مسکون در فراه و هلمند تا قندهار را میگفته اند. ولی از مطالب دیگر تاریخنامهٔ سیفی بر می آید که قلمرو افغانستان آن روزگار در جنوب شرق تا کوه های سلیمان و رود اتک میرسیده است. ( صص۲۱۳، ۱۶۹، ۱۸۶، وغیره صفحات)

طبعاً بعد از تاسیس دولت معاصر افغانستان در نیمه قرن ۱۸ ، بتدریج این نام بر قلمروی اطلاق شده رفت که درتحت حاکمیت احمدشاه درانی درآمده بود و از آن دولت دستور پذیری داشت. ولو در مقاولات بین المللی ثبت هم نشده باشد. اصولاً تا اوایل قرن ۱۹ یعنی تا زمانی که "ناپلئون بناپارت" دست در دست روسیه نگذاشته بود و انگلیس را از ناحیه حمله مشترک فرانسه و روسیه از طریق ایران و افغانستان برهندوستان دچار تشویش و نگرانی نساخته بود، و تا هنگامی "زمانشاه ابدالی" بقصد هند لشکر نیاراسته بود و قشون او تا لاهور نرسیده بود، انگلیسها برای ایجاد کمربند دفاعی به برقراری روابط سیاسی با ایران و کشور ما و قلمرو "رنجیت سنگ" احتیاجی نداشتند.

* * * *

٦_اقای "علی یاور" درجای دیگری می نویسد: « تاریخ را باید برمبنای اسناد و مدارک ارائه نمود و نمی توان آنرا بروی حدس و گمان بنا کرد. در اینجا از آقای سیستانی سوال میشود که بر روی کدام سند مینویسد که برای احمد شاه بنام پادشاه افغانستان دعا خوانده شد؟ و یا بهنگام انتخاب و جلوسش به نام پادشاه افغانستان خوانده شده است؟ و یا احمدشاه در

برابر مردم سوگند وفاداری یاد کرده ؟ کدام مردم؟ بهتر بود آقای سیستانی متن سوگندنامه اش را نقل میکرد.» (همانجا، ستون سوم)

برای کسی که خود را نویسنده و از آگاهان جامعه ما بداند، طرح چنین سوالی از بنیاد غلط است. "علی یاور" باید بداند که من بیش از چهل سالست با پژوهش های تاریخی سر و کار دارم و میدانم در جایی که لازم باشد چگونه از اسناد و مدارک کتبی با رعایت اصل امانتداری استفاده کنم. اما کیست که نداند در افغانستان حاکمیت همواره مشروعیت خود را از دو منبع میگیرد: یکی اتحاد قبایل از طریق جرگه، و دیگری تائید روحانیت متنفذ مسلمان. جرگهٔ شیرسرخ در قندهار پس از بحث و فحص نه روزه بالاخره احمد خان ابدالی را به عنوان پادشاه افغانستان برگزیدند.

_ آیا ممکن است که در یک جرگه اسلامی پس از نه روز بحث و فحص، به انتخاب یک رهبراز میان خود به توافق رسیده باشند، ولی در پایان جرگه برای پیروزی و توفیق شاه منتخبهٔ خود آیاتی از قرآن تلاوت نکرده و دعا نخوانده باشند؟

_ آیا ممکن است که سران جرگهٔ شیر سرخ، به میمنت انتخاب یک پادشاه دعا کرده باشند، ولی به خود شاه افغانستان تبریک نگفته باشند؟

_ و آیا ممکن است که بعد از این همه تشریفات و جر و بحث ها و فیصله ها احمد شاه لب به سخن نکشوده باشد و از مشران و سران اقوامی که او را به پادشاهی برگزیده بودند، به خاطر این اعتماد بزرگ تشکر نکرده باشد؟

_ و آیا ممکن است که احمد شاه ضمن تشکر از بزرگان قبایل در برابر آنها تعهد نسپرده باشد که: تا زنده است از منافع علیای کشورش در برابر دشمنان دین، خاک ، وطن و مردم دریغ نخواهد ورزید؟

_ و آیا سوگند بجز تعهد سپردن و اطمینان دادن به طرف مقابل معنای دیگری دارد؟

_ اگر کسی اندک ترین آگاهی از سنت جرگه ها و نقش آن در سرنوشت سیاسی افغانستان داشته باشد، می داند که جرگه ها با تلاوت قرآن و دعای خیر بمنظور توفیق در نیتی که در پیش روی است، آغاز میشود و با تلاوت قرآن و دعای خیر مردم ختم میگردد. فیصله های جرگه در کتابی ثبت نمیگردد، ولی تمام قبایل شامل جرگه مکلف اند تا تصامیم جرگه را رعایت و اطاعت کنند. به متخلفی که تصامیم جرگه را نقض نماید، جزای سختی از قبیل سوختاندن خانه و کاشانه، و بد و حتی اخراج از قبیله داده میشود. این جزا از این لحاظ بسیار شدید است که هیچ یکی از قبایل شامل جرگه، چنین مجرمی را در قبیله خود جای نمیدهند و بنا برین تمام مردم خود را به رعایت از فیصله های جرگه ملزم و مکلف می دانند.

و در اخیر اگر "علی یاور" آرزو دارد بداند که در جرگهٔ شیر سرخ کدام اقوام و کدام مردم اشتراک داشتند، به کتاب تیمور شاه درانی تالیف عزیز الدین پوپلزائی رجوع کند.

* * * *

۷_ نویسنده مدعی است که افغانها هیچگاه برای نام و بقای افغانستان قربانی نداده اند یعنی اگر قربانی داده باشند، نشان داده شود. (امید۷۲۳ص۱۱)

بجواب این ادعا باید مختصراً گفت که احمدشاه درانی پس از انتخابش به عنوان پادشاه افغانستان، برای تجدید عظمت افغانستان دوران قبل از سلطهٔ مغول، یعنی افغانستان عهد سلاطین غوری، دست به لشکرکشی زد و ابتدا رخ بسوی هند نمود و طبیعی است که فتوحات او تا دهلی در شرق و تا سند در جنوب رسید و بعد متوجه خراسان واقع در شمال غرب افغانستان شد و برشهرهای عمدهٔ خراسان چون مشهد و نیشاپور و تون و طبس درغرب دست یافت. بی تردید این فتوحات بدون دادن قربانی میسر نشده است. به قول " مونت استوارت الفنستون" ، محقق و مورخ معروف انگلیسی «احمدشاه خرد مندانه، اساس یک امپراتوری بزرگ را نهاد. هنگام درگذشت او متصرفاتش ازغرب خراسان تا سرهند و از آمو تا دریای هند گسترش داشت و این همه را یا با انعقاد پیمان بدست آورده بود و یا عملا"( بزور شمشیر) تصرف کرده بود. » ( افغانان، ص ٤٩٦)

و در جای دیگری الفنستون احمد شاه بابا را با تمام شاهان قارهٔ آسیا مقایسه کرده مینویسد : « براستی اگر شاهی درآسیا سزاوار احترام ملت خویش باشد، جز احمدشاه کس دیگری نیست.» ( افغانان ،ص ۳۸۱ )

این سخنان یک محقق و یک مورخ انگلیس است که با احمدشاه بابا هیچگونه نسبت قومی و زبانی و دینی ندارد، و بنا برین چنین قضاوتی در باره احمدشاه بابا، برای هر که خود را افغان میداند، مایهٔ افتخار و مباهات و سربلندی است، نه مایهٔ سرافگندگی. زیرا که او هرگز با دشمن نساخت و به ده نتاخت. هرگز با توپ و تفنگ ملت بر فرق ملت خود نکوفت، و هرگز شهری یا محله ای از افغانستان را با توپ و خمپاره ویران نکرد و مردم آن را بی عفت و بی عزت نساخت.

از آن گذشته سه جنگ معروف افغان و انگلیس برای چه صورت گرفت؟ آیا هدفی بجز بقای استقلال و سربلندی افغانستان داشت یا محض از روی تفنن صورت گرفت؟ و آیا مقاومت و نبرد برضد تجاوز ابرقدرت شوروی تا

اخراج قشون سرخ از کشور، نیز بخاطر بقا و دوام افغانستان صورت گرفته است ؟ کسی که منکر این قربانی ها باشد، میخواهد آفتاب را با دو انگشت پنهان کند که این محال است و خیالست و جنون.

۸_ "علی یاور"، پیشگامی اقوام پشتون را، در تاسیس کشور مستقل افغانستان تائید نمی کند، بلکه مدعی است که سران و امیران اقوام پشتون در خیانت، وطنفروشی و سازش با بیگانگان پیش گام بوده اند، نه در وطن پرستی و می نویسد : « **تمام امیران پشتون تبار**( این حکم شامل حال شاهان و رؤسای جمهور و امیران خوب و بد افغانستان از احمدشاه درانی تا اعلیحضرت امان الله خان و داود خان رئیس جمهور شده است.سیستانی).... چه خیانتی نبود که نکردند، وحتی انقلاب ثور را براه انداختند و پای شوروی را به افغانستان کشیدند و فاجعه و مصیبت قرن بیستم را آفریدند.... اینکه پشتونها در تاسیس دولت مستقل در قندهار پیشگامتربودند، شکی نیست، البته با ذکر یک شرط که اگر ثابت شود که قوم ابدالی ازعشایر پشتون اند.(اگرابدالیان پشتون نباشند، پس تاجیک هم نخواهند بود، سیستانی) اگر امر پیش گامی آنها را بپذیریم( پیشگامی کی را، ابدالیان را یا پشتونهارا؟ س)، در بسا مسایل دیگر نیز پیشگام بوده اند. آیا در امر نفاق و شقاق و برادرکشی و قبول تحت الحمایه گی انگلیس پیشگام نبودند؟ (در اینجا نویسنده ابدالیان را پشتون میداند، زیرا که هدف او از این طعنه زدنها به قوم پشتون است نه قوم دیگری. سیستانی) آیا در معامله نشستن بر پیکر قطعات بزرگ کشور پیشگام نبودند؟ آیا در ویرانی و دربدری مردم خود پیشگام نبودند؟ آیا در پناه بردن به پادشاهان ایرانی پیشگام نبودند؟ آیا در به ثمر رساندن کودتای هفت ثور و آوردن ارتش سرخ به افغانستان پیشگام نبودند؟ آیا در آوردن طالبان و فروختن افغانستان به پنجابی ها پیشگام نبودند؟ و آیا همین اکنون در تحت الحمایگی امریکا پیشگام نیستند؟» (امید،۷۲۳ص ۱۱)

معلوم میشود که بقول معروف:" پیش جانانه من کشمش وپندانه یکیست" "علی یاور" اصلاً درک نکرده است که وقتی من گفته ام: افغانها = پشتونها با همه عقب افتادگی خود بالآخره به این درجه از تکامل قدم گذاشتند که به تاسیس یک دولت مستقل دست زدند و با این کار خود از سایراقوام ساکن در این کشور پیشگام شدند، یعنی به سطحی از مراحل تکامل گام نهادند که به تشکیل حکومت متمرکز فیودالی نایل گردیدند، این یک بحث جامعه شناسانه و علمی است نه لجاجت و طعنه زدن به دیگران .

اما جناب "علی یاور"، بجای رد علمی این مسئله ، خواسته موضوع را از مسیر درست آن خارج کند و با ردیف کردن نارسائی ها و کمبودهای برخی ازرهبران پشتون تبارمیخواهد با توهین کردن و دشنام دادن به بهترین و افتخار آفرین ترین عناصر تاریخ افغانستان از قبیل: احمدشاه بابا مؤسس افغانستان معاصر، وزیر فتح خان سمبول شهامت و مدافع سرسخت عظمت افغانستان، وزیر اکبرخان قهرمان ملی جنگ اول افغان و انگلیس، سردار ایوب خان فاتح جنگ میوند در نبرد دوم افغان و انگلیس،اعلیحضرت امان الله خان محصل استقلال کشور، که موجودیت افغانستان معاصر محصول تلاش و تفکر و فداکاری آنها و دیگر همفکران شان است، قوم پشتون را در نظرهمفکران خود، خاین، وطن فروش، و بیگانه پرست وانمود کند و در عوض از دزدی بیسواد "خادم دین رسول الله ؟" و از جنگسالاری قهار "قهرمان ملی؟" بسازد!؟

باور داشته باش«علی یاورخان؟!» که تحت الحمایگی امیران پشتون به مراتب بهتر از ویران کردن شهر دو میلیون جمعیتی کابل توسط فرماندهان تاجیک تبار تحت الحمایه روس است. باور کن که فرا سرداران قندهار به ایران، صد مرتبه بهتر از پایمال کردن عزت و شرف و بی عفت ساختن یک کشور است، هزاربار بهتر از غارت مال و ناموس و شرف و آبروی یک ملت است.

از قدیم گفته اند: « **زورقالب نداره** »، آنهائیکه روزگاری خود را " **شیر**" تصور میکردند، وقتی زور طالبان را دیدند مثل "**روباه**" از کابل فرار کردند. پس کجاشد شجاعت آن «شیر» که بدون کم ترین مقاومت وقتی خطر را حس کرد، دوپا داشتند و چار پای دیگر قرض کرده خود را تا سوراخ پنجشیر رسانید؟

میخواهم اصل واقعیت را بگویم که این همه فحش و ناسزا به شاهان و سرداران پشتون تبار افغانستان از این نکته منشاء گرفته که نوشته بودم : « تاریخ کشور گواه این حقیت است که تاهنوز بدیل رهبری پشتونها درکشور زاده نشده است.» اکنون برای اثبات این ادعای خود دو مثال می آورم:

۱_قرارگرفتن بچه سقاو با دسایس استعمار خارجی و پشتیبانی ارتجاع داخلی به جای شاه امان الله در دسامبر ۱۹۲۸ با وجود زورگوئی ها و بستنها و کشتن ها وغارت و چپاولها نه توانست امنیت را به کشور بازگرداند. بنابرین مردم که از دست حکومت بگیر و ببند و بزن و بکش دزدان سرگردنه به ستوه آمده بودند، ۹ ماه بعد با حمایت از "سپهسالار محمد نادرخان" حکومت سقاوی را سقوط دادند و با قرار گرفتن یک رجل نظامی پشتون در رأس قدرت بزودی نظم و امنیت در کشور حکمفرما شد.

۲ _ ٦۲ سال پس از تجربهٔ نخستین، با فراهم شدن شرایط سیاسی و بازهم با دسایس ارتجاع داخلی و قوت استعمار خارجی نوبت حکومت به یک رهبر مذهبی عرب تبار یعنی "صبغت الله مجددی" رسید که مدت حکومتش دو ماه بود، اما در تمام این دوماه، کابل پیوسته آماج حملات راکت پرانی و جنگ های میان گروهی بود و یکروز هم آب خوش از گلوی مردم پائین نرفت و پس از دو ماه حکومت ناکام یک شخصیت مذهبی، نوبت به یک رهبر تاجیک

تبار تنظیمی یعنی برهان الدین ربانی رسید. درچهارسال حکومت خون و آتش وغارت آقای ربانی و شرکایش، نه تنها تمام کشور پیوسته درآتش جنگ های قومی و زبانی و مذهبی سوخت، بلکه کابل شهر دومیلیون جمعیتی و پایتخت کشور حتی یکروز هم بدون جنگ نفسی براحت نکشید و به خاکدان مبدل گردید. قتل و خون ریزی وغارت و چپاول دارائی های عامه و دارائی خصوصی و تجاوز بر ناموس و مال وهستی مردم وغارت میراثهای فرهنگی منجمله آثار موزیم ملی و آرشیف ملی از خصوصیات بارز حکومت اسلامی ربانی بود و تا سقوط دولتش توسط طالبان هیچکس ندانست که مقر رئیس جمهور و محل دربار و دستور او در کجای شهر یا بیرون شهر واقع است، بدون آنکه امنیت حتی در یک ناحیه کابل تامین شده باشد.

"محسن مخملباف"، فیلمساز ایرانی که با ساختن فلم «سفر قندهار» شهرت جهانی حاصل کرد، در بارهٔ طالبان در مقاله ای زیرنام « بودا درافغانستان تخریب نشد، بلکه از شرم فروغلتید» مینویسد: « ملتها از حکومتهای خود قبل از هر چیز متقاضی امنیتند، سپس متقاضی رفاهند و تنها در آخر، متقاضی توسعه و آزادی اند.... طالبان معمم، با پرچمهای سپید و شعار صلح، از این رو به سرعت موفق شد[ند] که ملت متقاضی امنیت بود و طالبان صرفاً با پرچم سپید عرضه کنندهٔ آن. و گروه های دیگر از آن جهت ناموفق بودند که ملت خواستار امنیت بود و آنها عرضه کننده جنگ و نا امنی.

در هرات که بودم با آنکه مردم هرات فارسی زبانند و طالبان پشتو زبان، وقتی از مغازه داران در بارهٔ طالبان سِرّی و آشکار می پرسیدم، پاسخ می شنیدم که تا قبل از طالبان روزی یک بار مغازهٔ آنها به غارت می رفته و هر ساعتی گرسنه ای (مجاهدی) با اسلحه وارد مغازه میشده و دخل آنها را می ربوده است. حتی آنها که مخالف طالبان بودند، از امنیتی که طالبان برقرار کرده بودند، خرسند بودند. این امنیت به دو دلیل ایجاد شده است. اول، به دلیل خلع سلاح عمومی و دوم، به دلیل مجازاتهای شدیدی چون قطع کردن دست سارق. این مجازاتها چنان شدید، غیر قابل اغماض و سریع است که اگر کنار آن ۲۰ هزار نفر گرسنه ای که در حاشیه خیابان های شهرهرات، در حال مرگ بودند، کسی نانی را میگذاشت، دستی به طمع دزدی بسویش دراز نمیشد. کامیون دارانی را دیدم که میگفتند دوسال است در افغانستان رفت و آمد میکنند وهمیشه موتر خود را بی چفت و بست رها کرده اند، اما چیزی از آن سرقت نشده است. نه تنها در موارد مالی که در مورد جان و ناموس افغان نیز، اولین سبد نیاز ملی افغانستان سبد نیاز به امنیت بوده است. از هرکس قصه ای می شنیدم مبنی بر اینکه تا قبل از طالبان هر آواره ای از هر منطقه ای میگذشته، جان و ناموسش در معرض تجاوز قوم و فرقه دیگر بوده است. هرچه هست با آن خلع سلاح عمومی و این اجرای حدود و این نوع تبلیغات، احساسی امنیت اجتماعی در افغانستان حاکم شده است که با احساس نا امنی قبل از طالبان متفاوت است.» ( بودا درافغانستان تخریب نشد، چاپ ۱۳۸۰،تهران،ص ٦٨_٧٠)

این شهادت یک نفر ایرانی است که هیچ پیوند زبانی و قومی با طالبان پشتون ندارد و در دوره طالبان و قبل از آن از بخش تحت فرمان ائتلاف شمال و بخش تحت حاکمیت طالبان در افغانستان دیدار کرده و وضعیت امنیتی را از نزدیک دیده و قضاوت کرده است.

اکنون که ناخواسته ازطالبان پشتون تبار ذکری به میان آمد، درذهن ما این سوال خطور میکند که چراطالبان با تمام خصلت وتمایلات قبیلوی خود دربامیان می جنگیدند ؟ چرا در بدخشان و تالقان و مزار شریف و شبرغان می جنگیدند وقربانی میدادند، ولی نیروهای احمدشاه مسعود وربانی، به عنوان دولتمداران افغانستان، هنگام سرازیر شدن طالبان از پاکستان و پیشروی بسوی هرات و قندهار وغزنی و گردیز و جلال آباد هرگز به دفاع ازاین شهرها برنخاستند و با طالبان نه جنگیدند؟

جواب این سوال چی خواهد بود بجز اینکه بگوئیم: طالبان با تمام خصلت قبیلوی خود طرفدار دولت متمرکزی و افغانستان واحد و متحد بودند و بنا بران برای از میان بردن قدرتهای محلی و حکومت های قومی و ملوک الطوایفی می جنگیدند، و با قربانی دادن خود، شهرها را از وجود باندهای تنظیمی پاک و امنیت را تأمین میکردند، ولی ادارهٔ ربانی و مسعود، پروای بخش های پشتون نشین کشور را نداشتند ولو که بجای طالبان اردوی پاکستان بر افغانستان حمله میکرد، آنها خود را ملزم به دفاع از تمامیت ارضی کشور نمی دیدند. و بنابرین قوتهای ربانی و مسعود و شرکای شان هرگز از قرارگاه های خود در کابل بیرون نشدند، زیرا که برای شان تسخیر قندهار وغزنی و پکتیا و ننگرهار هیچ قیمتی نداشت و اگر پاکستان آن شهرها را متصرف میشد، شاید که ربانی و مسعود خم بر ابرو نمی آوردند و جشن هم میگرفتند. و فقط کابل برای غارت کردن و بخش های تاجیک نشین بالاتر از تونل سالنگ و در نهایت دند شمالی و زمرد پنجشیر برای شان مهم بود. آنها زمانی به دفاع برخاستند که طالبان همگی تنظیم ها را از کابل بیرون رانده و تا درهٔ پنجشیر و از آنجا تا تالقان و قریه خواجه بهاء الدین بدخشان دوانده بودند. و اگر تا یک هفته دیگر حادثهٔ شوم ۱۱ سپتامبر رخ نمیداد، خدا میداند که این قهرمانان کاغذی همگی خود را یا در دریای آمو می انداختند و یا سرازآنسوی اقیانوس بیرون میکردند.

**پایان**